

شمال تیم

در پشت پرده سیاست!



آیاتقی زاده نخست وزیر ایران خواهد شد ۱۹

خون، خون، خون، خون!



... احمد در حالیکه از شدت سوز و درد اشک در چشماش حلقه زده بود صدا میکرد: «بیا! بیا! خون دماغ شدم! خون از بدنم بی جهت میرود! بدادم برس! یک کاری کن خون بند بیاید!»

جلو رفت! سرش را زیر انداخته و کنار جوی آب نشسته بود و قطرات خون سیاه رنگی بروی زمین می ریخت و خاک را رنگین میساخت! احمد باقیات بهت زده و صورت برافروخته و دستانی که از خون گلی رنگ شده بود، وضع عجیبی پیدا کرده و چون کسانی که از میدان انقلاب گریخته باشند، بی دربی التماس میکرد که خون را بند بیاور!

همینطور که قطرات خونیکه از بینی احمد می ریخت نگاه میکردم، بفکر عجیبی فرو رفتم!، قوه مرموزی مرا اودار بنفکر می نمود! حس میکردم دنیا در نظرم برنگ لعل فام خون در آمده است! یا همه چیز را قرمز و خوش رنگ میدیدم!

اوه! چه رنگ دلغریب و قشنگی بود!

بنظرم جوی خونی می آمد که در جلوی بایم روان است! دنیایم برنگ خون! خوش رنگ و جالب میدیدم! دلم طیبید، حالم دگرگون شده بود، چون کسانی که از یک انقلاب، یک انقلابیکه بدست جوانان برپا شود، یک انقلابیکه برای بزرگی یک کشوری برپا گردد، من هم همانطور، چوت افراد آن انقلاب تهییج شده بودم!

من خواستم پیش روم و یکباره خودم را بآن جوی خون برسانم! چون تشنگانیکه در بیابانی خشک با بی برسد چون آنان از دیدن آن جوی خون لذت برم

یکقدم پیش نهادم، قوت قلبی بخود داده انگشتان لرزانم را در آن مایع سرخ رنگ فرو بردم!

در آنوقتیکه حس کردم بمقصود خود رسیده ام، آن هنگامیکه دانستم بنظور خود نائل شده ام، فریاد دل خراشی مرا بخود آورد!

احمد در حالیکه مرا بطرفی برتاب کرد فریاد زد: «چه میکنی! این چه وضعی است! اگتم بن کمک کن مگر خون را اینطور بند می آورند!»

از گفتار احمدیکه خوردم، آن جوی دلغریب را دیگر ندیدم! دانستم که آن مناظر جز رؤیائی بیش نبوده است! آگاه شدم که همه وهم و خیال بوده است!

اینک جز خون کثیف احمد چیزی بنظرم نمی آمد! جز قیافه وحشت زده احمد ترسوهیچ چیز ندیدم! تکلی می بخود داده فریاد زدم! بس است! بس است! خاموش شو! تاکی بفکر خون کثیف خود هستی! کمی تکمان بخور قدری بخود آئی! آن خونیرا که من دیده ام توهم بین تا بدانی خون فاسد تو در مقابل او بشیزی ارزش ندارد!

خون باید بریزد مخصوصا که چون خون تو سیاه و کثیف باشد! برای اینکه بدنی رشد کند! برای اینکه موجودی از بستر مرگ برخیزد! خون فاسدش را گرفته خون تمیزی باو تزریق می کنند!

برای اینکه بیکرزرد و تصیفی توانائی یابد باید خون فاسدش بریزد! دانستی یا بازم بگویم! نمی خواهم بتو کمک بخونی تمیز بتو داد!

ای فرزندان مپهن، همت کنید، بکشید، برای احیا و بزرگی این بیکر زرد و نحیف نهضتی نمائید، جشن خون بگیرید! بداندیکه:

رنگ لعل فام خون دیدنی و انتقام از بدکاران گرفتنی است! ... صدایم رفته رفته بلند تر شده بود! احمد میهوت در کنجی نشسته و بسختی من گوش میداد!

هنوز آن دنیای سرخ در نظرم مجسم بود! اوه که رنگ خون چه زیبا و چه دلغریب است!

تکذیب از طرف تجار تخانه رشیدیان

در چندماه قبل اسم تجار تخانه رشیدیان و موضوع گرفتن نهمه هزار متر قماش با اسم آرتش متفقین و فروش آن در بازار آزاد موضوع مذاکره در مجلس شورای ملی و نشریات بعضی از جراید بوده است و بسیار متمجب بودند که چرا تجار تخانه رشیدیان در موضوع این شایعات سکوت اختیار نموده است چون این شایعات از طرف آقای ایرج اسکندری و حزب توده و جراید منسوب بآنها برای ادعای نظریات سیاسی و القاء شبهه در افکار انتشار یافته بود مقتضی دانست که بمخالفین و دشمنان فرصت داده شود که هر گونه دلیل و مدرکی برای ادعای خود دارند بدست آورده و در معرض افکار عمومی قرار بدهند.

واضح و روشن بود که سکوت در این مورد مزید جسارت و بی پروائی مخالفین در تهمت و افتراء خواهد شد. همچنین جهت سکوت نموده و مطعن بودیم که دشمنان و مقتریان غیر از دشنام و افتراء مدرک و سرمایه دیگری ندارند.

اکنون که مخالفین ساکت شده اند لازم دانست که زبان گشوده و توضیحات زیر را بمنظور روشن شدن آن بیان نمائیم.

تجار تخانه رشیدیان از چهار سال قبل تاکنون هیچ نوع قماش را با حدی

کشور

امتیاز روزنامه کشور بنام آقای جلالی نائینی که یکی از دانشمندان و نویسندگان کشور هستند صادر بزودی زینت بخش عالم مطبوعات خواهد شد.

ما امیدواریم دوست گرامی آقای جلالی نائینی با انتشار نامه کشور قدم مؤثر و سودمندی در راه مبارزه با عوامل فساد برداشته و در کلیه امور موفق و کامروا باشند.

از تجار و کسبه تهران و ولایات معامله نموده است - در سال ۱۳۲۱ تجارت خانه دارابی تاجر هندی با آرتش دهم انگلستان قراردادی برای تهیه مقداری کرباس منقذ می نماید و در تهیه این کرباس به تجار تخانه رشیدیان اختیار میدهد که با وزارت پیشه و هنر قرارداد می منعقد سازد.

تجار تخانه رشیدیان بموجب این قرار داد مقدار نهمه هزار متر از نوع پارچه های کرباسی از وزارت پیشه و هنر خریداری و پس از تسلیم تحویل میدهد. نه فقط اجناسی که وزارت پیشه و هنر تحویل داده حریر و پارچه های ابریشمی نبوده بلکه از اجناسی که جزو انحصار دولتی بوده است نبوده است و اجناس مزبور نوعی از کرباس بوده و وزارت پیشه و هنر هم بقیمت گرا تر از قیمت معمولی فروخته و در این معامله منافی نیز برای دولت منظور داشته است.

شایعات فروش اجناس مذکور در بازار آزاد تمام دروغ و بهتان میباشد و برای اثبات کذب اظهارات مخالفین بموجب این اعلامیه تهمت می شود که اگر کسی توانست در محاکم صالحه ثابت نماید که تجار تخانه رشیدیان مستقیما و یا بوسیله دلال یک متر از اجناس تحویل شده وزارت پیشه و هنر و یا هر نوع قماش دیگری را در بازار آزاد و یا بازار سیاه فروخته است مبلغ یک میلیون ریال به ثابت کننده این مقتریات بپردازد.

...

نیم شمال - متأسفانه در کشور افترای ما باندازه ای حرف بوج و بی اساس رواج دارد که خادمین مملکت بپوسته از کار خود دلسرد و ناراضی میباشند.

ما نمیدانیم نام اینگونه مقتریان را چه بگذاریم!

وضع خراسان چگونه بود؟!

- ۳ -

- ۱۲ - تعقیب اقدامات برای جمع آوری اسلحه که درواغه سیم شهریور از دست رفته بود
- ۱۳ - سرکوبی باغیان و سرکشان
- ۱۴ - دفع شر بعضی از مفسدین مرکز که همیشه تلاش میکنند خراسان را بشکل آشفته جاوه دهند
- ۱۵ - حفظ روابط دوستی متقابله با متفقین بطور شرافتمندانه و آبرومندانه
- ۱۶ - جیره بندی و طرز بخش کوبن .
- ۱۷ - تشبیه کارخانه قند آبکوه و اتهامات بر روساء و کارمندان آن
- ۱۸ - موضوع اداره خوار بارو اتهام بر رئیس آن
- ۱۹ - روحیه اهالی خراسان شخصیت و سیاست

آقای منصور

آقای منصور استاندار استان نهم مردی است درست - با ایمان - کاردان - لایق - جدی - فعال و بقدری در امور سیاسی فهم و ادراک میندول میدارد که تاریخچه زندگانی او بهترین گواه این مدعا بشمار میرود

ما نمیخواهیم در این یادداشتها یادداشت های دقیقی که برای خوانندگان نسیم شمال بارمغان آورده ایم وارد خصوصیات شویم - تا خدای نا کرده بی خبران حمل بر تملق کنند و برای همین از شرح زندگانی و خدمات ذقیمت این مرد بزرگ صرف نظر نموده و به قسمت دوم یادداشت های خود که در حفظ امنیت سرتاسری خراسان نگارشی یافته میبردازیم .

امروز در ملل راقیه و تمدن جهان حفظ امنیت و آزادی یکی از ارکان بزرگ دمکراسی بشمار میرود ملتی که امنیت و آسایش ندارد - حق زندگی از او سلب میشود - توده مردم وقتی زنده و فارغ البالند که از نعمت امنیت برخوردار باشند

امروز کم و بیش در اغلب استان های ایران - اغتشاش عییبی حکمفرمایی میکند - رشته امورات دولتی - اعم از

یازده هزار تومان !

وزارت راه رونوشت آقای سعید آقای مصدق ، کل راه حسابداری راه آقای منصور الملک ، بازرسی راه بازرسی کل کشور دادستان دیوان کبیر رونوشت جرایم نسیم شمال تجدد آزاد مهر ایران اطلاعات رهبر ایران ما میهن ترقی دادگستران راستی اسدالله همایون کارمند راه مشهد بانام یازده هزار تومان کارنامه جعلی که يك صدم از دزدی های مشارالیه میباشد از طرف و کیلی بازرسی در دستکار دیوان کبیر تحت تعقیب قرار گرفته از مشهد برای دیدن همدستان مرکزی خود جلو گیری از اقدامات و کیلی تهران حرکت القاه شبهه نشود این شخص متجاوز از دو بیست هزار تومان در مدت ۱۲ سال ماموریت خود در این ناحیه از بودجه دولت اختلاس با ماهی صد تومان حقوق شان دستکاه ساختمان صد هزار تومانی دارا میباشد قانون باید در باره این شخص خیانت کار که باعث قتل کهرائی نام میباشد مجری شود عملیات گذشته او را بعدا برض میرسانم نعمت الله -

نسیم شمال - مادر هفته آتیه نظریات خودمان را با مدارک مثبت منتشر خواهیم نمود .



- ۴۹ -

مردم میکنند که ما بزودی وارد يك زندگی سعادت مندانه می خواهیم شد و در آغوش بکدیگر بهترین و بانشاط ترین ایام حیات را خواهیم گذراند ، اما گاهی از اوقات مردم خیلی اشتباه میکنند ، همانطوریکه در این قضاوت و پیش گوئی هم اشتباه کرده بودند !

آنها چه اشتباه بزرگی ؟

یکشب ... وقتی که تمام اهل خانه بظواب رفته بودند ؛ پدرم به اتاق من آمد ، هنوز قیافه وارسته اورادر آن لحظه فراموش نکرده ام ؛ هنوز از اثر سخنان او می لرزم !

« - فرزندم ، میدانی که من چه آرزوهایی ، چه آرزوهای بی انتهای ، در دل دارم ، میدانی که چقدر بتو ؛ بسعادت تو ، به آینده تو ، به زندگی تو علاقه مندم ، میدانی که درجه محبت من نسبت به تو تا چه اندازه است ؛ اینها را میدانی ؟ »

پس گوش کن ، امشب میخواهم بدون اینکه مرا پدر خود بدانی بدون اینکه کوچکترین شرمی ، کمترین خجالتی ، از من داشته باشی ، بدون اینکه سعی کنی اسرار و رموز قلبت را پنهان کنی ، با من حرف بزنی ؛ از این حرفهایی که مردم میگویند ، از این حرفهایی که در باره تو می شنوم ، از این حرفهایی که من نمیخواهم در برده بماند ، نمیخواهم در خفا باشد ، حرف بزنی ، بگو . . . آنچه در دل داری ، آنچه از « او » میدانی ، آنچه تاکنون مخفی داشته ای ، همه را بگو ، مرادوست خود بدان ، دوست بکن و مشکل گشای خود بدان ، من بتو کمک می کنم ، تا هر اندازه می که بخواهی ؛ تا هر اندازه می که از دستم برآید ؛ یک کمک - پدرا نه ؛

من تکان خوردم - بسختی و شدت لرزیدم - زیرا از نخستین لحظه مقصود او را فهمیده بودم - درک کرده بودم - میدانستم که پدرم چه میگوید - چه میخواهد - چه میل دارد . . .

میدانستم که چرا در دل شب و در اعناق ظلمت ها سراغ من آمده است ؛

« پدر . . . پدر جان ، مردم اشتباه کرده اند - اشتباه بزرگی کرده اند - قضاوت موهومی کرده اند - تو هم اشتباه میکنی - زیرا « او » خیلی از محوطه افکار و تمايلات من بدور است - زیرا اولایق عشق من ایست . . . »

مردم !

این خانم چادر سیاه زن من است ؟ !

دزدان مسلح

اهوال دزدی شده را بوسیله صاحبانشان حمل میکنند!

در کبند سردر دو فرستکی شیراز سه نفر سارق مسلح با توپوسی که در راه میرفته است فرمان ایست میدهند دزدان مسافرن را پیاده می کنند - چیدن آنها و اسباب و اثاثیه آنها را بکول مسافرن میگذارند که تا سر کوه ببرند *

در بین مسافرن افسر مسلحی هم وجود داشته است که او هم بارها را بر دوش میگیرد و برای دزدان حمل مینماید و از ترس جان خود هفت تیری را که بر کمر داشته تسلیم سارقین می کند - و همچنین در بین سفر کنندگان خانم یک افسری بوده که مقدار زیادی اسکناس و جواهر و رادیو داشته که نصیب دزدان میگردد سپس سارقین با اتوبوس زنها را بر میگرددانند ولی مرد ها را بکوله کشی وامیدارند

افسر مربوط از ستاد ارتش بجرم تعویب اسلحه تحت تعقیب قرار گرفته است *

فقط شنیده ایم

او هم مقابله بمثل کرده و بر علیه اهالی توطئه چیده است .
تا آقای رئیس کلانتری محل چه تصمیمی بگیرند ؟ !

... در خیابان ناصر خسرو کوچه باغچه علیجان شیره خانه ای تأسیس شده *

و پس از آنکه کلانتری محل از قضیه مسبوق و حضرات را آسای پاسی و ویلان نموده اینک آن محل تبدیل بقهوه خانه شده و در ظاهر بشفل آزاد مشغول ولی در باطن کانون لشوشر و قمارخانه واقعی و تحت ریاست عالی جناب آقای «اسدالله دوادگر» به فعالیت خود ادامه میدهد .

آقای نامبرده در امر چاقو کشی و قداره بندی سابق درخشانی دارند و امیدواریم در خدمات اجتماعی خود موفق باشد .

نسیم شمال - اینهم دفع فاسد به افسد ...

اخیراً هم شنیده ایم پس از اینکه اهالی محل و سایل بیرون کردن جل و پلاس این شخص را فراهم آورده اند

منوچهر ابد از نثر را دوست نداشت و علت این دوست نداشتن دو چیز بودا یکی اینکه زیور خانم بچه اش نمی شد و یکی دیگر آنکه اصلاً خداوند این دو را برای هم خلق نکرده بود . منوچهر جوانی خوشگل و پولدار و زیور خانم زنی زشت و بی ریخت ! موقیمکه مادر منوچهر - برای خواستگاری منزل زنش می رود پدر و مادر زنش خواهر زیور را که دختر خوشگل با آب و رنگی است باو نشان می دهند و منوچهر هم پس از دیدن مهین او را پسند میکند

ولی سر عقد خواهر مهین زیور (خانم فملی منوچهر) را عقد میکنند و چون آنوقت همه حجاب داشتند کسی متوجه این دزدی ناموس نمیشود تا شب عروسی که منوچهر می بیند دختری را که ابتدا باو نشان داده اند مبدل بیک عفریت حسابی شده است همانشب منوچهر لچ کرده و عروسی را مبدل براه میکند و جلوی مادر زنش را میگیرد و این موضوع را باو حالی میکند .

مادر زیور با یک نیش خند به بقیه در صفحه ۶

تمنای عاجزانه

این بنده فقیر و این پیری تدبیر یعنی حقیر کمترین مقیم کنار جاده شاه عبدالعظیم و غاصب زمینهای خلق خدا و مسخره کننده دین محمد و مصطفی الاحقر المذنب الجانی همانکه خودت خوب میدانی آمرزا (پیروز عابدی) بعرض محضر شریف رفقای شرعیه و دینیه و محترمین این شهر میرساند که اولاً - در این ایام پرشرو شور بر علیه حقیر توطئه های چیده اند و مرا مفتضح نزد خودی و بیگانه فرموده اند چنین گویند حکم این عبد رو سیاه مقدار زیادی از کوبن وسجلت ! مرحومان متوفیان استفاداتی کرده و استفاداتی برده ام . پس معنی خمس و زکوة چیست ! کیست که از من مادر مرده بیچاره مستحق تر باشد ؟ در ثانی میگویند از کفن های مرده گان هم این بنده دست برداشته ام . چه عیبی دارد آخر من از بی کفنی زنده ام ! ثالثاً نور چشم عزیز بهتر از جانم امسال سبیلش بسختی آویزان شده و اهالی نیک ناشناس این شهر و دیار

نخست وزیر دیکتاتور

پادشاه مصر نحاش باشا نخست وزیر سابق را بجرم دیکتاتوری از کار عزل نمود و برای اولین مرتبه احمد ماهر باشا بیانیه ای خطاب بر وز نامه نگاران صادر کرد در کشورهای مترقی و آزاد بخواه دنیا و وزیران دیکتاتور را اینطور از کار بر کنار مینمایند و بر وز نامه نگاران اینطور اهمیت میگذارند اما در کشور ما ... ۱۲

بوی نفت

بیچیده در سراسر این ملک بوی نفت چشمان خلق دوخته یکسو بسوی نفت

با آنکه بی صدا سخن از نفت می رود برخاسته است از همه سو های و هوای نفت

از گفتگوی نفت کسی با خبر نکشت بر گوی کر نخست چه شد گفتگوی نفت ؟

بیپوده جد و جهد در اخفای آن ممکن کابینه تو میدهد امروز بسوی نفت

بالا زده است ساعد سیمین غدوی ملک یعنی بر آن سرم که بگیرم وضوی نفت

کوتاه باد و طلی شده باد و شکسته باد دستی که غاصبانه دراز است سوی نفت

گوی زر است نفت و بچو کانش میزنند تا کیست کر میانه توان برد گوی نفت

ترسم که دود از سر ایران بر آورد این طبع آتشین و سر فتنه جوی نفت

چون مردگان نهان بدل خاک گشته است بیگانه تا بر آمده در جستجوی نفت

با آنکه سخت تشنه بنفند اهل ملک زین تشنگان یکی تنهد سر بجوی نفت

ما مفلسان ز سر بهوائی که داشتیم در زیر پای خویش ندیده روی نفت

خاموش خواست هر که بمالتم چراغ ما باشد که تا بگور برد آرزوی نفت

« احمد گلچین »

ایرانیان

میگویند : ایرانیان مقیم پاریس عموماً در زیر این کشت و کشتارهای فجع صحیح و سالم هستند و بک سرماز وجود مبارک هیچکدامشان کم و کسر نشده است

چقدر جای تمجیب است که ایرانیان در یک کشور دور افتاده - در برابر رگبار های مسلسل و بمبارانهای وحشیانه سلامت مانده اند در صورتیکه در پایتخت ممالک محروسه ایران ! که هیچ خبری از جنگ و خونریزی نیست هر شب در آغوش سگها و در فراز تلهای خاکروبه صدها ایرانی از پای در میانند و یکی یکی بسوی کرباس محله عزیمت میکنند !

ناصر نظامی

نخستین قربانی دستگاه استبداد بالای دار رفت

قول تقی زاده

خبرداریم که آقای تقی زاده شاه قول داده اند، دوباره با عهد و عیال و بارو بنه خود بایران مراجعت نمایند و رفته رفته از پله های مسند نخست وزیری سلامتی و مبارکی بالا بروند ولی گویا آقای تقی زاده در این مورد بخصوص قدری اشتباه کرده و تصور فرموده اند علی آبادهم شهری است در صورتیکه خدا میداند این رجل برجسته سیاسی چه قدر از مرحله بدور و از ایران برت است!

خدا عاقبت کار را بشیر بگذراند

اورا کشتند، احمدی را کشتند! من برخلاف آنها، همه آنها یککه دیروز صبح در میدان توپخانه بودند، شادی میکردند، تظاهر میکردند، فحش میدادند، فحش های رکیک و خارج از اندازه میدادند، متاثر هستیم؛ غمگین هستیم، نه برای اینکه احمدی آدم کش مرد با خدائی بود؛ نه برای اینکه منم طرفدار دستگاه استبداد بشمارم بروم؛ نه برای اینکه دلم، مثل دل چند پیره زن بحال اوسوخت، نه برای اینکه فداکاریهای دکتر آرائی، سردار احمد، فرخی را فراموش کرده ام؛ نه!

بیکاران!

خطر بیکاری و اعتصاب اجتماع امروزی ایران را برای بعد از جنگ تهدید می کند، اما دولت بهیه و قدر قدرت ما هنوز نمی خواهد با تشکیل سرمایه های خصوصی یا فروش اموال دولتی و یا قرضه داخلی و خارجی، این خطر وحشتناک رادفع نموده و گروه انبوهی از کارگران را از مصیبت و بلای خانمان برانداز رهایی بخشد. چه کسی بدرد دل آنها خواهد رسید!

خدا و انقلاب!

فقط برای اینکه میدیدم نمش احمدی بارنگ بریده روی چوبه دار می لرزد، تشنج دارد، تکان می خورد؛ اما استاد های او، آمر های او بزرگتر های او؛ هلمین او که به عزرائیل هم درس جان گرفتن رایاد میدهند، همه زنده هستند؛ همه بزرگان مردم، بر ناهوس مردم (بر مال مردم مسلط هستند؛ همه درون آتومبیل های رنگارنگ نشینده اند؛ همه بدون کوچکترین اضطرابی بکار خود سرگرمند میچایند، میکشند، غارت می کنند، میبهرند؛ و امروز احمدی بیچاره باید قربانی ماشین دزدی و آدم کشی آنها بشود!

...

من هنوز گرفتار این تاثرم، هنوز آرزو میکنم بجای نمش احمدی، لاشه منفور استادان او را میدیدم! راستی دیروز جای آنها بر بالای دار چه قدر خالی بود!؟

دار مجازات

گر حکم شود که هست گیرند
 در شهر هر آنچه هست گیرند

احمدی را هم بدار آویختند - اعدامش کردند - معو و نابودش نمودند - آبا با این عمل کشور ما از وجود دزد و قاتل پاک شد!

بدار آویختن احمدی که تنها آلت دست مرحوم نایبه زنی بوده و حسب الامر ملو کا ته آمبول هوا تزریق میکرده است چه سودی دارد

اگر بنا شود در این کشور دار مجازات برپا گردد - اگر حساب و کتابی در کارها باشد - اگر روزنه امیدی برای اصلاح امور و مرمت وضع آشفته و پریشان کشور ستم دیده ما وجود داشته باشد - اگر در واقع مجازات بمفهوم واقعی خود اجرا گردد - خونخوار و دزد در پایدتخت ممالک محروسه ایران زیاد است - اگر شما نمی شناسید اگر از غار و دشمنه ای که این دزدان بی همه چیز در آن زندگی می کنند اطلاع ندارید من شما را راهنمایی خواهم کرد!

آقایان زمامداران - شما اگر از روی نیت پاک قصد آبادی مملکت را دارید دزدان را از بین بردارید -

راه علاج

ای ملت دل شکسته ایرانی تا چند چنین بی سروبی سامانی یکدمه قلیل خون تو می ریزند با آنکه ره علاج خود میدانی

از شاعر ه ناکام: پروین اعتصامی

ای رنجبر!

تابکی جان کنده اندر آفتاب ای رنجبر
 ریختن از بهر نان از چهره آب ای رنجبر؟

زین همه خواری که بینی ز آفتاب و خاک و باد
 چیست مزدت جز نکوهش با آفتاب ای رنجبر

از حقوق پایمال خویشتن کن پرسشی
 چند میبرسی ز سخا و از جناب ای رنجبر

حاکم شهری که بهر رشوه فتوی میدهد
 کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر

گر که اطفال تو بی شامند شبها پاک نیست
 خواجه قیوم میکند هر شب کباب ای رنجبر

گر چراغ ترا نبخشیده است گردون روشنی
 قم بخور میتابد امشب ما آفتاب ای رنجبر

در خور دانش امیرانند و فرزندان ایشان
 توجه خواهی فهم کردن از کتاب ای رنجبر

هر که پوشد جامه تیکو بزرگ و لایق اوست
 رو، تو صدها و صدها داری بر تیاب ای رنجبر

هر چه بنویسد حکام اندرین معترض روست
 کس نخواهد خواستن ز ایشان حساب ای رنجبر

تابلوها!

ما با رژیم دیکتاتوری گذشته مخالف هستیم ولی از حق و انصاف نباید گذشت که در آن موقع اگر بر حسب تظاهر هم بود کارهایی صورت می گرفت که ملیت ما را تا اندازه ای حفظ مینمود.

در آن موقع یکی از کارهای پسندیده این بود که صاحبانی مغازه ها و اماکن عمومی نمی توانستند جز خط فارسی خط دیگری روی تابلوهای خود بنویسند ولی حالا خدا برکت بدهد که روی تابلوها هر خطی پیدا میشود غیر از خط فارسی!

ما نمیدانیم اگر یک نفر خارجی وارد این مملکت عجایب شود، راجع با استقلال و ملیت مادر این بابت چه خواهد نوشت؛ ولی آنچه مسلم است خوب می دانیم که اولیای خواب رفته ما در این خصوص بیش از حد سستی و اهمال به خرج میدهند!

خون

پرسید کسی زمن که میهن چون است
 گفتم که دلش ز سستی ما خون است
 گفتا که علاج این دل خونین چیست
 گفتم که دوا ی قطعی آن خون است

بسوی آمریکا

چنانچه در شماره پیش هم اشاره کردیم ما باسیاست پنهانی و استتار آمیز دولت در امور مطبوعاتی بشدت معترض و مخالفیم .

ولی از آنجائیکه اطلاع یافته ایم چند نفر از زبده ترین مدیران جراید امثال آقایان عباس مسعودی - حسین فاطمی - امیر ابراهیمی - موقر مصباح زاده عازم مسافرت بسوی امریکا هستند - فعلا با رضایت در این امر سکوت می کنیم و این حسن انتخاب را کاملا منصفانه و بجای میدانیم - ولی بدولت فعلی گوشزد مینمایم که از برده بوشی و استتار تا بتواند دوری گزیند که عاقبت خوشی ندارد

بقیه از صفحه ۴

مردم

منوچهر می فهماند که کار از کار گذشته است و چاره ای ندارد .

از همانشب منوچهر با زن و مادر و زنش بهم میزند و دنبال موضوعی میگردد که پیراهن عثمان کرده و زنش را طلاق بدهد !

واقعا عجب خرتو خری بوده است

منوچهر در خیابان اسلامبول قدم میزد و از خانمهای خوشگل که میدید حفظ میبرد .

خیابان خیلی شلوغ و ممکن نبود کسی بتواند سرعت عبور کند ! تنه سختی منوچهر را متوجه یکزن و مرد کرد .

چشمان منوچهر حرکتی کرد و بطرف آنها نگریستن گرفت .

خانم چادر سیاهی که دست بدست مردی داده بود به آقای منوچهر تنه زده بود !

علتش چیست ؟

منوچهر کمی فکر کرده و با خود گفت :

بله ! خودش است ! زیور است ! همه چیزش کم بود که حالا بدون اجازه من هم بیرون آمده و علاوه بر آنکه دست توی دست مرد اجنبی انداخته یمن هم تنه میزند و مرا مسخره میکند ! من نشان گذاشته ام ، نوار سفید کنار چادرش مرا مطمئن کرد ، دهه ! کفش های سفیدی که چند روز پیش خریدم آنها هم پایش است !

ای نانیب تنک بهرام تو چرا

بقیه از صفحه ۴

تمنای عاجزانه

از ذوات مبارک رجاء و اتق دارم بنده را بیاد مسخره و اذیت نکرده و به جوانی من رحم کنند و از موقوفات و بیمارستان و این حرفها سخنی که باعث دلخوری باشه بیان نیاورند و محضاً لله بگذارند بکار و کاسبی خودمان برسیم التماس دعا جمیعاً!

تحریر آ فی شهر شوال المکرم فی یوم یکشنبه . العبد الحقیر سید پیر وز عابدی سلمه الله تعالی فی الدارین !

بدون اجازه شوهر خارج میشود ، الساعه حقت را کف دستت میکنم ! منوچهر که بر خلاف همه جوانان امروزی کمی هالو ! بود عصبانی شده و بیک خیز خود را میان زن و مرد مورد نظرش حائل کرده و شروع بداد و فریاد نمود :

« زنیکه نانیب خجالت نمیکشی در جلوی شوهرت با مرد نامحرم گردش می روی ! آی مردم شاهچ نیکیویدا به بیتید روزگار ما بکجا رسیده که این مرد جلوی چشم من زنت را گردش می برد و بن هم تنه زده و مرا هم مسخره می کند !

آی مردم من این زنت را نمیخواهم و الساعه باید با من بمحض بیاید تا طلاقش را بدهم ، من بدتی بود میدانستم راه بابت بکوجه و ا شده است ، تا امروز دندان روی چکر گذاشتم ولی حالا دیگر فایده ندارد »

عده زیادی مرد و زن و بچه دور منوچهر جمع شده و همه با دیده تنفر بزنی و با یک نظر رأفت به منوچهر می نگریستند !

منوچهر ول کن نبود دست زن چادر سیاه را چسبیده و فریاد میکشید . پاسبانی رسیده منوچهر و زن و مرد و یکمده شاهدرا بکلانتری بردند

منوچهر با حالتی بر افروخته ای که عرق از سر و رویش مثل باران میریخت در جلوی میز پایور نگهبان خودرا معرفی کرد :

اسم منوچهر ، نام فامیلم زندوست اسم پدرم علی و شغلم کارمندی بانک است !

پایور نگهبان - خانم خود را معرفی کنید !

زن - اسم من رفعت ، نام فامیلم

غو غای عجیب

و هرج و مرج غریبی است

من و آزادیخواهان و یک عائله پرجمعیتی در سوز و سازیم که یک جوان دانشمند و کاندید ملی را در بلوچستان فرمانده تیپ و افراد زاندام در قطعه قطعه کردن او همکاری کرده اند که البته این تنک دامن این حکومت دموکراسی را تا ابد لکه دار ساخته است .

اما بیایید درهشت کیلومتری شهر مرکزی ایران (راه دماوند) تماشا کنید که در مهدی آباد بست ژاندارمری چراغ خطر نصب کرده حتی اینجانب جرأت ندارم برای مزرعه خود جوادیه لوازم ساختمان وزارت بفرستم که از جمله بریزوز از نجار که باچوب برای کار نجاری به جوادیه میرفته دو بست ریال باج گرفته اند ۱۱۲ از طرف دیگر حسین زنده نام متصدی غله رودهن سلب آسایش از سکنه جوادیه کرده با سوء استفاده از وجود سربازان مسلحی که در اختیارش است هر روز بنوانی مزاحم سکنه آنجا است - توقماتی دارد ! باغبان را جلب میکند ! دستور تهدید با استعمال اسلحه میدهد ! خلاصه وضعیتی ایجاد کرده که هزار رحمت بمرحوم رضا جوزانی و صد هزار رحمت بسواران سابق نایب حسین کاشانی ! دو شب قبل لاعلاج در حالیکه یکی از باغبانان مرا میبردند مامورین اجرا امرحسین زنده نام را باهمان حال بدرب خانه آقای دادستان دیوان کیفر برده تا ناظر وضعیت باشند و تعقیب آن بتنظیم عرضحال کیفری مبادرت نمایند .

اما باگر فناری ساعت افزون زمانه بقدر وقت میتوان صرف شکایت و مراجعه به مقامات نمود ؟ مگر میسر است تمام ساعات شبانه روز را صرف شکایت کرد و بجای نرسید ؟

با این حال توجه کنید بحال آن زارع و عابر بیچاره که پای آمدن بشهر و زبان تظلم ندارد و در چنگال این مامورین که جان و مال مردم از دستشان در امان نیست گرفتار است چه میکنند و چه حالی دارند ! اوضاع فعلی تنک تاریخ ایران است

مهدی ارباب

نسیم شمال - ما نمیدانیم تا کی باید این زورگوئها و قلداری های دوره دیکتاتوری ادامه داشته باشد ، آیا هنوز هم اولیای امور در خواب غفلت هستند !

مرد آزار و اسم پدرم احمد و ایشان (اشاره بر داجنبی مورد نظر منوچهر) هم شوهر بنده هستند و من از این آقا (اشاره بمنوچهر) که بشرافت من و شوهرم توهین کرده شاکی هستم منوچهر (با حالت عصبانی) - آقای پایور دروغ میگوید او عیال من است ! همه اینها که گفته دروغ نیست اسمش زیور و اسم پدرش اصغر و دو سال است که با من عروسی کرده این کفشها را که در پایش می بینید چند روزی نیست که برایش خریده ام ، این مرد فاسق اوست ! اگر دروغ نمیگوید بگوئید رویش را باز کند ! ای بی شرم بی حیا بن تنه میزنی !

پایور - خانم رویتان را باز کنید و پیرش آقای منوچهر جواب دهید .

صدای فریاد دلخراشی از دهان منوچهر و علامت بهت و تعجبی بر صورت شاهدین نمودار شد :

میدانید چه دیده بود ؟

منوچهر خانم چادر سیاه مزبور را که از هر حیث حتی چادر و کفش با زنش زیور شباهت داشت اشتباه کرده بود !

منوچهر با دادن ۵۰۰ ریال وجه جریبه از کلانتری خارج شد و در راه دائماً تکرار میکرد :

اینهم نتیجه چادر سیاه سر کردن خدا لعنت کندهر چه . . .

هزار بار باو گفتم که چادر سیاه سر نکن !

دوروز به منوچهر زنش را طلاق داده بود محمود پورشالچی

از طرف کارگران کافه و رستورانها

موضوع بار و رستورانها

آقایان مدیران جراید:

نمیدانیم چرا دستخوش عده ای مفرض شده و با آنها هم آواز گشته اید از یکمده زنهای بیچاره زحمت کش کافه ها چه میخواهید؟ هو و جنجال برای چیست؟ صحبت های بی سروته از چه ساختید؟ برای چه زنهای کارمند کافه ها مذموم بشمارفته اند؟ آیا باید ولگردی خیابان را پیشه سازند، یا بمنازل پرفسق و فحش وارد شوند؟ جرو دسته فواحش در آید. چکنند. شوهر ندارند، استطاعتی نیز گمان میبریم نداشته باشند؟ چه اگر مستطیع بودند کارسوز و کارگر نمیشدند. شوهر کنند شما بگوئید بکه؟ مردهای ما اغلب زن ملیونر و لیسانسه و دیلمه میخواهند، ما زنهای شش کلاسه یا بی سواد هستیم بعضی از ما شوهر کرده و بواسطه هوالم خانوادگی طلاقمان داده اند، و برخی شوهر مرده هستیم. کجا رویم؟ که متحمل مضارح بیگران ما خواهد شد کدام شوهر را انتخاب نمایم که بعد از یکی دو ماه یا دو سال بخواری طلاق بگیریم یا طافلی به بیچارگی و در بدری ما افزوده شود، شما چه خبر دارید که بعضی از این کارمندان متحمل چه مضارحی هستند، آنها باید اقلانچ شش نفر را نان بدهند، مانند مادر، و خواهر، و برادر و بچه خود.. شما آقایان کارخانه های معرفی نمائید که این گونه زنها با حقوق مکفی داخل کار شوند، با عده خود را معرفی نمائید که با آنها ازدواج نموده و قول و وعده بدهید که تا آخر عمر نگهدارشان باشید.

البته این دختران کارگر جوان و ممکن است زیبا باشند، اشخاص بوالهوس و مست وارد کافه شده از آنها تقاضای رفاهت و عیش مینمایند، چون دختران با کلمات خشک و آقایان بختیبد ما کارگر هستیم، تیر هدف آنها را به سنگ میآورند، آقایان عصبانی شده و غرولند کتان میگویند، شما از پاریس وارد شده اید؟ یا از ستارگان هالیوود هستید؟ شما که شوهر ندارید پس برای ما هستید، شما اگر نجیب بودید دربار و کافه چه میکردید؟ پس بادل بوالهوس خود، و کلمات مفرضانه و بدون انصاف عده روزنامه نگار را تحت حرفهای بی سروته و دروغ و متهورانه خود قرار

ورود قهرمانان

قهرمانان شهرستان ها برای شرکت در مسابقه های قهرمانی کشور بتهران آمدند و تا هنگام بازگشت در انجمنیه مهمان انجمن تربیت بدنی می باشند.

ماضن تبریک مقدم آنها آرزو مندیم که جوانان ایران در این مسابقات برادرانه کوشش و مجاهدت بسیاری برای (رکورد) خود بمنول نمایند و با این وسیله قهرمانان ایرات - نیرومند ترین ورزشکاران خاورمیانه شناخته شوند.

آقای مدیر

من یکی از اون تریاکی های نکره دو آتسه هستم که دست چپل تا داش مصندوق را هم از پشت بسته ام بسیار زرنک و فعال (ا) و نجیب و عقیف و در عین حال بسر فلک هم کلاه میگذارم. با تمام این مقدمه میخواهم اقرار کنم که از من زرنک تر هم پیدا می شود. چون بچه هام همین دیر و ز عصری از جلوی پایابوق رد میشدم دیدم یک نفر دو تاول تریاک دست گرفته و هر کدام را هشت ریال میفروشد. من احمق از همه جا بی خیر هم گفتم لابد بدبخت از لاعلاجی این جواهرات ناب (ا) را به این مفتگی از دست میدهد.

آقای که شما باشی دو تاول تریاک زعفرونی را نقد خریدیم و آمدیم خونه، دادیم تنه بچه ها متقل را آتش کرد و گذاشت جلو ما و بساط فور روبراه شد. يك نخود از این تریاکها ناب را گذاشتیم روی حقه هر چه انبر را گذاشتیم روش دیدم چیز چیز حسابی راه نمی افته و بوی مخصوص میدهد. دادش چشمت روز بد نبینه... بگو چی دیدی؟... دیدم بدمصب هر دو لول تریاک زعفرونی عوض تریاک از این شکرهای سرخ علیه السلام! خلاصه توی این مملکت يك کلاه گنده سرمون رفت که تا هزار سال دیگه که عمر دارم (ا) فراموش نمیکنم.

اینستکه بدینوسیله بآن کسیکه شکر لا کردار را اختراع کرد علناً و رسماً اعلام جرم میکنم و اگر تاییست و چهار ساعت دیگر ۱۶ ریال بابت دو لول تریاک الکی بمن نرسد بار همین تریاکها خودم را یا میکشم یا انتحار میکنم.

رقیب دخو ممصندوق

قدر دانی

از رئیس محترم دژبان در این چندروزه نامه های منصلی از طرف عده کثیری از ساکنین پایتخت بدفتر اداره ما واصل شده و همگی در آن از حسن خدمت و جدیت و مردم دوستی سرکار سرهنک احمد سرتیب اظهار قدردانی و تشکر نموده اند ما نیز بنوبه خود از این مرد فعال و لایق و از این افسر مبین پرست قدردانی کرده و موفقیت ایشان را از خداوند متعال خواهیم.

سوءاستفاده های شرکتری

وضعیت ساختنایی پل تجریش در هفته آینده

بقیه از صفحه ۵

دار مجازات

اینها از دزدان و قاتلین واقعی کشور ما محسوب میشوند و برای ثبوت این ادعا هم تصور نمیکنم دلیلی مورد احتیاج باشد زیرا از زمان دیکتاتوری تا موقع مشروطیت سوم اعمال این جنایتکاران محتاج به توصیف و تشریح نیست.

ولی شما آقایان زمامداران - آقایان قضات و مجریان قانون و عدالت اگر میل اصلاح و آبادی دارید - اگر قدرت قانونی شما در برابر پول و نفوذ این دزدان سر تعظیم فرود نخواهد آورد بیایید و اینها را از میان بردارید. - محاکمه کنید و بچوبه دار همان دار سیاهی که دیر روز برای نابودی يك قاتل سفاک در مرکز این شهر بر آشوب بر پا شد بیابوئید تا آرامش حقیقی حکمفرما گردد.

میدانم هیچیک از شما زمامداران ما چنین قدرت و جسارتی در خود سراغ ندارید ولی... ولی اگر من روزی مسلح شوم - اگر روزی چند گلوله در اختیار من بگذارند - این موجودات خائن را که مانند زالوهای نامموار بر پیکر نحیف ایران عزیز چسبیده اند نابود خواهم ساخت من آنها را خواهم کشت تا شما قانون را در باره من و امثال من که نفوذ و قدرتی نداریم بوقع اجراء بگذارید.

چاپخانه سپهر

شمال دنیس

صاحب امتیاز مدیر و سردبیر
حریر چیان ساعی

اشکال المشکات

فی المعنی اللغات

آقای مدیر

برضیر عالی پوشیده نیست که کلمه دیکتاتور در اول دیوا کتور بوده و در مرور زمان تغییر و تحریر شده و بدین شکل در آمده خواهد بود ابوالمدوان صاحب‌الدیوان‌التفسیرالزمان نیز گوید دیکتاتور برضد مکررات است و بدین جهت کارهای وارونه و بر ضد دموکرات همیشه از دیکتاتور حادث می‌شود همچنانکه فعل و اعمال دیو وارونه بود

صرف نظر از مقدمه بالا بنده شرم‌نده بالاینکه یکدوره صرف میر و عمه جزء خواننده و در علوم جدید نیز عمری را در عملیات ارسن لوین و چین گوزر جای و معاشقات ناپلئون صرف کرده‌ام متأسفانه باطلی این مقامات علییه هنوز به معنی جوف و بیرونی و اداره دو کشور شاهنشاهی بی نبردها باین جهت ناچار شدم دست تو سل بدامن هیئت تحریر آن نامه شریفه که قطعا پیرهنی از من بیشتر در جاده مدرسه از زور و فشار عرق خیسانده و بوسانده اند دراز کنم شاید معنی وفادار و مفهوم عنوان ادارتین شهرداری و شهربانی را بر این توضیح و تفسیر نماید. چون حقیر سرا پانصیر آنچه غور و تمیق نودهم بیشتر بخدم مطابق اسم و رسم و اجرای وظایف مربوط با ادارات مزبور برخورد کرده‌ام و به عبارتی الاخره عمل و اقدامی که از وظایف قطعی و حتی این دو اداره دولتی در سایر مملکت است در کشور ما کاملا معکوس اداء وظیفه مینمایند و زبانم لال تمام اعمال آنان منظور تسهیل و عمران و رفاهت و حفظ حیانت هر محل و ساکنینش نتیجه برخلاف داشته‌وار و نه از آب درمی آید اینجاست که روح صاحب‌دیوان را باید یاد و شاد کرد که چون اسم این دو اداره در دوره قدر قدرت دیکتاتوری وضع و تدوین شده بدین جهت اعمال آنان نیز در هر مورد بایستی وارونه (همچنان کار دیو) باشد ارادتمند نای نیما



حمام قرن بیستم

حمام نوین ، حمامی که در خیابان خراسان است ، با حمام پاکیزه و تمیز کوچه مهران که یکی از گرمابه خوب تهران بشمار میرود نباید اشتباه شود هنوز بهمان کثافت کاریهای خود ادامه میدهد ، و یکمذب خانه حاضر و آماده برای پذیرائی گرم و نرم (۱) مشتریان خارجی روبراه دارد مردم چقدر بی چشم روهستند که میکنند از این قبیل اعمال برودی چلوگیری خواهد شد کی ، بابا ؟ کجا ؟



سازمان بدبختی وزارت فرهنگ و این تشکیلات خرابش را باید واژگون ساخت



آقای فرخ همنش من بدون آنکه احتیاج بکتاب وزارت فرهنگ داشته باشم درسم را خوانده‌ام شفاف‌تری برای اولادهای خود بکنید که در آتیه دچار زحمت وزیر دست یکمده رشوه گیر نشوند بداندید کسانی که بازار سیاه درست می کنند از دزد سرگردنه دزد تر هستند...

میگویند هر چه توده تحصیل کرده و جوانان روشنفکر مملکتی بیشتر باشند موانیکه در راه پیشرفت و ترقی یک کشور موجود است کمتر خواهد شد فکر توده جوان و تحصیل کرده را باید بسط داد تا بتوان بر مشکلات پیروزمند گشت اوضاع مشوب و این وضعیت فلاکت بار ما همه ناشی از این است که طبقه تحصیل کرده در این کشور کم هستند . پس اگر کسی با بسط و توسعه پیدا کردن فرهنگ کشوری مخالف باشد اودشمن ایران و مانع بزرگی محسوب میشود

منی خواهم بگویم کسانی که امروز پشت میزهای وزارت فرهنگ نشسته اند ، یکمده دزد و رشوه گیر و پایک عده صالح بیحال هستند در هیچ جای دنیا سابقه ندارد بمحصلی که از شهرستانی مراجعه کرده باشد کتاب ندهند و او را مجبور کنند از بازار سیاه که متأسفانه در کشور ما برای هر متاعی ایجاد شده است کتاب بخرد . و روسای مسئول این قسمت در ازاء گرفتن مقداری رشوه حق دانش آموزان را بیک عده کتابفروش بی همه چیز بفروشند

دو خبر تازه

نخود لوبیا پخت میشود و سرو صدای مردم را بلند کرده اند .
ما خوشی اعضای شریفه آنجا را چه در کار و انسرا وجه در . . . طالبیم !



... ستاد ارتش به بعضی از افسران ارشد يك رأس (۱) جیب مرحمت کرده که لابد برای انجام امور نظامی و اداری بکار برده شود حال نمیدانیم بانوان محترمه و عهد و عیالی (۱) که در این جیب ها پیدا میشوند جزو لوازم انجام وظیفه سر بازی هستند یا نه ؟

... پس از حریق سبزه میدان که محل سابق بانك سپه بازار نیز نتوانست جان سالمی بدربرد ، به سرای سعدی بناهنده شده و اینك مرکز مزبور برای آقایان اعضای محترم بانك جای (دنج) و مناسبی برای تفریح و بلی شده است .
بجای اینکه کار ارباب رجوع را راه بیندازند در تمام اوقات اداری از لهستان و آلمان و بیبهای بالدار و نرخ



آقای رئیس اداره گل راه شوسه

ما برای حفظ احترام يك اداره دولتی از نوشتن حقایق راجع بدو نفر از خانهای کارمند آن اداره خود داری کردیم اما بشما قول میدهم که بزودی عملیات سوء آنها را با مدارك مربوطه در صفحات روزنامه منمکس سازیم تا شما چه کنید ؟

تک شماره ۴۳ ریال

جای اداره خیابان رضایی
شماره تلفن ۶۶۶۶
بهای اشتراك
سالانه ۲۰۰
نصابه ۱۰۰